

مطالعه تطبیقی گشتار حکایت بلال از سیره و تاریخ به روایت مثنوی معنوی

وحید مبارک *

1. عضو هیئت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه

پذیرش: 1396/8/6

دریافت: 1395/8/9

چکیده

مولوی در طریقت عرفان از جاده شریعت به بیراهه نرفته است و از این رو، آیات قرآن و احادیث و روایات دینی بازتاب گسترده و عمیقی در آثار او و به خصوص مثنوی دارند. در پژوهش حاضر، نخست حکایت‌هایی را که از بلال حبشی در کتاب‌های سیره و تاریخ آمده و به نوعی مأخذ مولوی در مثنوی قرار گرفته است، معرفی می‌کنیم. سپس، گشتارها و تغییراتی را که مولوی در این انتقال رواداشته است تا با به‌کارگیری ساحت‌ها و لایه‌های معنایی متفاوت بتواند آن را از خبر ساده نویسا به متن خوانا تبدیل کند، بر اساس نظریه‌های تطبیقی - اما با گرایش اسلامی - مقایسه می‌کنیم و درنهایت، نتیجه می‌گیریم که مولوی برای اعتلای متن و دمیدن فلسفه زندگی در آن از سادگی و صنعتگری شعر موزون و تأویل و افزایش مفاهیمی چون عشق، خواب و خواب‌گزاری، و استغراق اولیا در سختی‌ها و ... بهره گرفته است.

تغییرات مولوی هم به ظاهر داستان و هم به بطن داستان مربوط می‌شود. کاربست قالب شعری مثنوی، تکه‌تکه و طولانی‌تر کردن داستان، افزودن دو پی‌رفت داستانی (مودنی و بهشتی بودن بلال)، و گنجانیدن تأویل‌های جداگانه بخش‌های مختلف داستان و ... تغییرات صوری و تبدیل ابوبکر به قهرمان اصلی داستان، بهره‌گیری از گفت‌وگو برای شخصیت‌پردازی، خواب‌گزاری ابوبکر که خبر از راسخ بودن علم وی می‌دهد، شرح و بیان عشق و ... در بخش معنوی، همه و همه، قسمتی از گشتارهای افزایشی و بازنمای اندیشه و هنر شاعری مولوی هستند.

واژه‌های کلیدی: ادب تطبیقی اسلامی، خبر ساده تاریخی و دینی، مثنوی معنوی، گشتار افزایشی، خوانایی متن.

1. مقدمه

یکی از ویژگی‌های شعر سبک عراقی و متون تعلیمی به‌کارگیری تمثیل و داستان در آن است و گرایش به تلمیحات اسلامی و اسطوره‌ای آن‌ها سبب شده است که مؤلف مطابق با سلیقه خویش، از اخبار و وقایع تاریخی استفاده کند. مولوی - که فقیه و علاقه‌مند به *قرآن مجید* و روایات دینی بود - در بخش عمده‌ای از صورت و محتوای آثار خود به پیروی از داستان‌پردازی *قرآن کریم* به بیان داستان‌های انبیا، صحابه و اولیای الهی - به‌خصوص اصحاب صفه، و در رأس آن‌ها سلمان فارسی، بلال حبشی، و صهیب رومی - پرداخته که در متون عربی و از جمله *قرآن*، *سیره ابن هشام*، و *طبقات ابن سعد* نقل شده است. مولوی نیز، همچون دیگر شاعران و نویسندگان¹، با توجه به زنده نگه داشتن فرهنگ اسلامی، و البته با تغییراتی، وقایع زندگی بلال را از آن منابع در *مثنوی* منعکس کرده است.

دیدگاه برتری‌جوی غربی به ادبیات تطبیقی، فرانسه و اروپا را منشأ تأثیر و سرچشمه زاینده‌گی و معرفت قلمداد می‌کرد و برتری را از آن خود می‌دانست تا از این رهگذر، تفکر سلطه را در حوزه فرهنگی اعمال کند (انوشیروانی، 1390: 66-70). از همین رو بود که دیدگاه امریکایی، که خودشیفتگی اروپایی را ندارد، برای خود جا باز کرد؛ زیرا بنای سنجش را بر شباهت اتفاقی گذاشته بود. پس از آن، دیدگاه روسی میل گرایش به اجتماع و مردم را اساس همگونی یا تغییر در شکل و محتوای سخن نویسندگان و شاعران معرفی کرد. درنهایت، ادبیات تطبیقی اسلامی نیز برای گریز از جریان استعمار نوین غرب (فرهنگی)، که آن را سبب تضعیف ادبیات ملی و پایه‌گذار بحران هویتی شرقی می‌داند، با در نظر گرفتن تفاوت‌های شدید سوژه‌ها و موضوعات موردتوجه غربیان با مسلمانان، و برای تحقق اهداف ملی و بومی، و البته برای صیانت از میراث فکری و معنوی (ایدئولوژی و فرهنگ) پایه‌ریزی شد (ندا، 1383: 151؛ جمال‌الدین، 1390: 74-78) تا پاسخ و هشدار از سوی ناقدان اسلامی به اروپامحوری و خودبرتربینی غربیان باشد (زینی‌وند، 1395: 71).



مطالعه تطبیقی - اسلامی در بررسی این أخذ و اقتباس‌های بارورکننده ضمن در نظر گرفتن تأثیر و تأثر، شباهت‌های اتفاقی و بنیادهای اجتماعی مؤثر در ادبیات، و نیز اختلاف زبان‌ها - که اساس مطالعات تطبیقی غربی (فرانسوی، امریکایی، و روس) است - بر ایدئولوژی و فرهنگ شرقی و اسلامی تأکید دارد تا بدین وسیله با کسب استقلال، مانع هدف استعماری مطالعات تطبیقی غربی شود؛ زیرا اروپامحوری و گسترش نظام سلطه بر جغرافیای فرهنگی جهان و عدم تناسب دیدگاه‌های سه‌گانه آن با فرهنگ سرزمین‌های شرقی سبب شده است که سودمندی آن در تقویت و غنای ادبی موردتردید دانشمندان شرقی و اسلامی قرار گیرد و زمزمه ادبیات تطبیقی اسلامی، که علاوه بر مطالعات «بینابانی» و «بینارشته‌ای» ادبیات تطبیقی (مانند تعامل سینما و ادبیات) بر «بینافرهنگی» بودن آن تأکید دارد، موردتوجه قرار گیرد (همان، 11-1).

از پیشروان موازنه و تطبیق در جهان اسلام باید اقبال لاهوری را نام برد که پیوسته «مخاطبان خویش را به اتحاد فرهنگی و فکری، پرهیز از تفرقه، و دوری از تزلزل هویتی فرامی‌خواند» (همان، 50). شناخت و بارور کردن ادبیات فرهنگ‌های گوناگون از اهداف مهم موازنه و تطبیق است و تردیدی وجود ندارد که ادبیات فارسی، عربی، ترکی، و اردو در تکمیل، تعالی، و آموزش بر یکدیگر مؤثر بوده‌اند و از طریق این هم‌پاری توانسته‌اند بر اندیشه و زبان ملل دیگر نیز تأثیر بگذارند (رک: پروینی، 1391: 95-97؛ حدیدی، 1373: 111؛ حدیدی، 1356: 172؛ ندا، 1383: 267-300؛ جمال‌الدین، 1389: 42). وجود نمونه‌های عالی‌ای چون **مثنوی معنوی** و برخورداری آن از فرهنگ اسلامی - ایرانی مدد رسان و یاریگر چنین جنبشی است که داشته‌های شرقی را به جهانیان نشان می‌دهد.

در مقایسه و تطبیق داستان بلال، از یک سو در کتاب‌های عربی سیره و تاریخ و از سوی دیگر در **مثنوی** نشانه‌های شباهت، تأثیر و تأثر، و بسترهای اقتصادی - اجتماعی مشترک مؤثر بر ادبیات - که اصول نظری دیدگاه‌های آمریکایی، فرانسوی، و روسی را تشکیل می‌دهند - نمی‌تواند معیارهایی کامل باشند؛ زیرا مولوی با أخذ، اقتباس، حل و درج، و ترجمه و گشتار افزایشی پیرفت‌ها و تأویل‌ها بر اصل قصه نکته‌هایی را افزوده است که سبب تغییر

شخصیت‌ها و اهمیت‌شان، تغییر بافت موقعیتی و روابط بینافردی و بینامتنی اثر، و تغییر کارکردهای زبان و داستان شده است. این کار مولوی خارج کردن خبر آشنا و نویسای تک‌معنایی سیره و تاریخ از بن‌بست معنای واحد، و وارد کردن خبر به قالب داستان و تمثیل، یا گستره متن آشنایی‌زدایی‌شده و خوانای چندصدایی، چندمعنایی، و «دعوت از خواننده برای کشف روابط نهان متن و یافتن معانی نهفته آن است» (احمدی، 1390، 1/ 275). داستان بلال در *مثنوی* با نواها و صداها و معانی‌ای چون معراج، برتری عشق راستین، بهشتی شدن بلال، تقدم و برتری اشتباه گفتاری و کرداری اولیا بر درستی کارهای دیگران، بی‌ارزشی ظاهر و ظاهریان در برابر باطن و باطنیان، تسلیم جان و مال در راه خدا، و بی‌پایگاہی رنگ در میزان معنوی، آکنده شده و جان هر خواننده‌ای را بنا بر قابلیت و استعداد او تعلیم می‌دهد؛ صداهایی که خبر را اعتلا می‌بخشند و فلسفه زندگی و جوهر حیات را در آن می‌دمند و سادگی صمیمی سخن و خلوص آن را به آرایه صنعتگری و رمز می‌آرایند. چندصدایی سبب شده است که خلاف متن سیره مولوی بتواند بی‌تصریح در پس ارتباطات واژگان قالب، بافت موقعیتی و کارکردهای زبانی و کلامی و لایه‌های معنایی گوناگونی را در بافت، زمینه، صورت، و بطن کلام بگنجاند و از میان آن‌ها بر آنچه با تفکر او همسویی دارد تأکید و آن را تأیید کند. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مولوی چگونه از اخبار و منابع عربی بهره می‌گیرد؟ میزان نوآوری و تقلید در این بهره‌مندی به چه اندازه است؟ اهمیت پژوهش توصیفی - تحلیلی حاضر در آن است که نشان می‌دهد *مثنوی* اقتباس‌شده و مولوی اقتباس‌کننده صرف نیستند. همچنین عوامل فرهنگی ایرانی - که مولوی در داستان دخیل کرده - متفاوت از فرهنگ و زبان عربی است و از دیدگاه تطبیقی سنجیدنی است.

2. پیشینه تحقیق

ازجمله مطالعات اساسی مرتبط با این پژوهش عبارت‌اند از:



فروزان‌فر (1366) در کتاب خویش مآخذ داستان‌های مثنوی را آورده است. زرین‌کوب (1373، 1374، 1388) در آثار خود به بیان اندیشه‌ها، احوال، و آثار جلال‌الدین محمد خطیبی بلخی (مولوی) همت گماشته و تأثیر و تأثر، و اخذ و اقتباس را اصلی مهم در مطالعات تطبیقی دانسته است. گویارد (1374) در اثرش از چگونگی آغاز مطالعات تطبیقی در فرانسه سخن گفته است. سیدی (1390: 1-23) گرایش‌های سه‌گانه فرانسوی، آمریکایی، و روسی را در پژوهش‌های تطبیقی مطرح کرده است. زینی‌وند (1395) در کتابش علل و زمینه‌های طرح ادبیات تطبیقی اسلامی را با گرایش به مطالعات عربی، در فارسی مطرح کرده؛ سپس سرشناس‌ترین پژوهشگران را در زمینه ادبیات تطبیقی اسلامی و اغلب عربی، با بیان مختصری از اندیشه‌های هر یک معرفی کرده است. احمدی (1390) در دو اثر خویش به طرح و تبیین نظریه‌های ادبی معاصر پرداخته، و ساختارگرایی، چندصدایی، شالوده‌شکنی و ... را مطرح و تشریح کرده است. زمانی (1385) و گولپینارلی (1374) به شرح دفاتر شش‌گانه مثنوی و از جمله داستان بلال پرداخته‌اند.

اما تاکنون تحقیقی مستقل و مرتبط با موضوع بحث این مقاله، یعنی سنجش تطبیقی داستان بلال از سیره ابن‌هشام و طبقات ابن‌سعد با روایت مثنوی بر اساس نظریه تطبیقی اسلامی، انجام نشده است.

3. چارچوب نظری

3-1. متن اصلی روایت و خلاصه داستان مثنوی

در اینجا، به‌ناچار، اصل روایت بلال را از سیره ابن‌هشام و طبقات ابن‌سعد و ترجمه آن‌ها می‌آوریم و سپس خلاصه‌م‌شور داستان مثنوی را می‌آوریم.

در سیره ابن‌هشام آنچه درمورد بلال آمده عبارت‌اند از: آزاد شدن بلال از بردگی امیه بن خلف به‌دست ابوبکر؛ تعلیم اذان به بلال پس از رؤیای صادق عبدالله بن زید و توارد این رؤیا با رؤیای عمر و تأیید پیامبر و تبدیل بوق و ناقوس خبردهنده به اذان؛ روایت عبدالرحمن

عوف از کشته شدن امیه با این شعار بلال در جنگ «که اگر او نجات یابد من رستگار نمی‌شوم» و اینکه بلال از مولدین است و فرزند رباح است و نام مادرش حمامه است.

ذکر عدوان المشركين على المستضعفين ممن أسلم بالاذی و الفتنة. قال ابنُ الاسحاق: ثمَّ أَنَّهُمْ عَدَوْا مَنْ أَسْلَمَ، وَ اتَّبَعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَثَّبتْ كُلُّ قَبِيلَةٍ عَلَى مَنْ فِيهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَجَعَلُوا يَحْبِسُونَهُمْ وَ يَعَذِّبُونَهُمْ بِالضَّرْبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ، وَ بِرَمْضَاءِ مَكَّةَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ، مَنْ اسْتَضَعَفُوا مِنْهُمْ، يَفْتَنُونَهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُفْتَنُ مِنْ شِدَّةِ الْبَلَاءِ الَّذِي يُصِيبُهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَصْلُبُ لَهُمْ وَ يَعَصِمُهُ اللَّهُ مِنْهُمْ.

و كان بلالٌ، مولى ابى بكر رضى الله عنهما، لبعض بنى جُمَح، مولداً من مولديهم، و هو بلالُ بن رباح، كان اسم أمه حَمَامَة، و كان صادقَ الاسلام، طاهرَ القلب، و كان أميه بن خلف بن وهب بن خُذافه بن جُمَح يخرجُه إذا حميت الظَّهيره، فيطرحه على ظهره فى بطحاء مَكَّه، ثم يامر بالصَّخره العظيمه تُوضَع على صدره، ثم يقول له: [لا والله] لا تزال هكذا حتى تموت، او تكفرَ بمحمد، و تعبدُ آللاتِ و العزى؛ فيقول و هو فى ذلك البلاء: احداً احداً. قال ابن اسحاق: و حدثنى هشام بن عروه عن ابيه، قال: كان وَرَقَه بن نوفل يمرُّ به و هو يعذب بذلك، و هو يقول: احداً احداً، فيقول: احداً احداً و الله يا بلال. ثم يُقبل على أميه بن خلف و مَنْ يصنع ذلك به من بنى جُمَح، فيقول: أحلف بالله لئن قتلتموه على هذا لاتخذنَّه حناناً، حتى مرَّ به ابوبكر الصديق [بن ابى قحافه] رضى الله عنه يوماً، و هم يصنعون ذلك به، و كانت دارُ ابى بكر فى بنى جُمَح، فقال لأُميه بن خلف: الا تتقى الله فى هذا المسكين؟ حتى متى؟ قال: انت الذى افسدته فانقذه مما ترى؛ فقال ابوبكر: أفعَل، عندى غلام اسودَّ اجلُّ منه واقوى، على دينك، أعطيكه به؛ قال: قد قبلتُ. فقال: هو لك. فاعطاه ابوبكر الصديق رضى الله عنه غلامه ذلك، و أخذه و فأعتقه (ابن هشام، 1375ق: 339-340).

ترجمه: بیان دشمنی مشرکان با نومسلمانان بی‌پناه، با شکنجه و در تنگنا گذاشتن. ابن اسحاق گفت: ایشان با کسی که مسلمان می‌شد دشمنی می‌کردند و با پیامبر (درود و سلام خدا بر او و یارانش باد) نیز در این مورد همچون پیروانش رفتار می‌شد. همه قبایل به مسلمانانی که در میانشان بودند هجوم آوردند و با زندانی کردن و شکنجه دادن آن‌ها، و با



تشنگی و گرسنگی دادن، و بر روی ماسه بسیار گرم خوابانیدن بی پناهان و ضعیفان شروع به آزار آنان کردند تا شاید آنها را از دین اسلام بازگردانند. برخی از مسلمانان از شدت سختی‌هایی که به آنها می‌رسید از دین اسلام برمی‌گشتند؛ ولی کسانی بودند که در برابر ایشان استواری می‌کردند و خداوند ایشان را از شر مشرکان در امان نگه می‌داشت.

بلال، بنده ابوبکر - خداوند از هر دو خشنود باشد - از آن فردی از بنی جُمح و بنده‌زاده‌ای از بنده‌زادگان آنها بود. اسمش بلال، پسر رباح، و نام مادرش حمامه بود. اسلامی راستین و قلبی پاک داشت و امیه بن خلف ... (مالک بلال)، کمی مانده به گرمای ظهر، او را به بیرون می‌برد و به پشت، روی شن‌های مکه می‌خوابانید؛ سپس دستور می‌داد که سنگی بزرگ بر سینه‌اش گذاشته شود. بعد به او می‌گفت: [نه، به خدا] این چنین خواهی بود تا اینکه بمیری یا محمد را رها کنی و لات و عزی را بپرستی. و او در آن سختی و بلا احد احد (خدا یکتاست) می‌گفت.

ابن اسحاق گفت: هشام بن عروه از پدرش برایم نقل کرد که ورقه بن نوفل از آنجا می‌گذشت؛ در حالی که (امیه) بلال را آن‌گونه آزار می‌داد و (بلال) احد احد می‌گفت. [به بلال] گفت: ای بلال، به خدا سوگند که او یکتاست و شریکی ندارد. سپس به جانب امیه بن خلف روی آورد و گفت: به خدا سوگند که اگر در این شکنجه دادن بکشیدش، او را گرامی داشته، مزاری برایش [در حنان] می‌سازم. تا اینکه، روزی، ابوبکر صدیق [پسر ابی قحافه] - خداوند از او راضی باشد - بر او بگذشت در حالی که آزارش می‌دادند. خانه ابوبکر هم در محله بنی جمح بود. به امیه بن خلف گفت: آیا در مورد این بیچاره از خدا نمی‌ترسی؟ تا به کی [ادامه می‌دهی؟] پاسخ داد: تو تباهش کردی. پس او را از آنچه در آن می‌بینی برهان. ابوبکر گفت: می‌رهانم، البته می‌رهانم. مرا بنده سیاهی است که قوی‌تر و زیرک‌تر از بلال است و دین تو را دارد. در عوض بلال او را به تو می‌دهم. گفت: پذیرفتم. گفت: او از آن تو. پس ابوبکر آن غلامش را به امیه داد و بلال را گرفت و سپس [در راه خدا] آزادش کرد (ترجمه از نگارنده).

البته روایت **طبقات ابن سعد**، که فروزان‌فر آن را مأخذ مولوی دانسته است، شباهت‌های

ظریف‌تری با داستان **مثنوی** دارد:

كان بلال بن رباح من المستضعفين من المؤمنين و كان يُعَذَّب حين اسلم ليرجع عن دينه
فما اعطاهم قطُّ كلمة مما يريدون و كان الذي يعذِّبه أمية بن خلف. كان بلال اذا اشتدوا
عليه في العذاب قال: احدا احدا. فيقولون له: قل كما نقول فيقول ان لسانى لا يحسنه.
ان بلالا أخذته اهله فمطَّووه و القوا عليه من البطحاء و جلد بقره فجعلوا يقولون ربك
اللأت و العزى و يقول احدا احدا فأتى عليه ابوبكر فقال علام تُعذَّبون هذا الانسان قال:
[فاشتر]. فاشتره بسبع اواق فأعتقه فذكر ذلك للنبي (ص) فقال: الشكره يا ابابكر، فقال: قد
اعتقته يا رسول الله (ر.ك: فروزان فر، 1381: 539).

ترجمه: بلال پسر رباح از مستضعفانی بود که به رسول خدا (ص) ایمان آورده بود و به خاطر
مسلمان شدن شکنجه‌ها (ی کفار) را تحمل می‌کرد. وی هرگز حاضر نشد کلمه‌ای به دلخواه
آنان بر زبان آورد. شکنجه‌گر وی امیه بن خلف بود. بلال در اوج شکنجه شدن فریاد می‌زد:
احد، احد. وقتی وادارش کردند که گفته آنان را بگوید، گفت: زبانم به گفتن سخنان شما
نمی‌چرخد. مالکان بلال او را گرفتند و کشیدند و بر زمین زدند و پوست گاوی بر او پیچیدند
و سنگی بزرگ بر پیکرش نهادند. به او گفتند: خدای تو لات و عزى است. اما وی همچنان
می‌گفت: احد، احد. ابوبکر از آنجا گذر می‌کرد، پرسید: چرا این برده را شکنجه می‌دهید؟
گفت: [او را بخر]. و ابوبکر او را به هفت اوقیه (280 درم) خرید و در راه خدا آزاد کرد.
آن‌گاه به خدمت رسول خدا رسید و گزارش داد. پیامبر فرمود: حاضریم با تو شریک شوم.
ابوبکر گفت: [دیگر نیازی نیست چون] آزادش کردم (ترجمه از نگارنده).

در *حلیة الاولیای* ابونعیم اصفهانی (1407 ق: 1/ 147) و *الکامل فی التاریخ* ابن اثیر
(1403 ق: 1/ 588)، روایت‌هایی مشابه آنچه گفته شد نقل شده است؛ با این توضیح که
موضوع پی‌رفت‌ها و شاخه‌های فرعی داستان *مثنوی*، تنها در *حلیة الاولیا* ذکر شده است.
از بلال در دفتر اول و سوم و ششم *مثنوی* سخن به میان آمده است. روایت نخست به
حدیث «ارحنا یا بلال»، و دیگری به لحن بلال در ادای اذان مربوط می‌شود که پیامبر اذان گفتن
اشتباه او را بر ادای درست دیگران ترجیح می‌داد؛ اما «داستان احد احد گفتن بلال»، که ابیات
888 تا 1110 دفتر ششم را شامل می‌شود، با این بیت‌ها آغاز می‌شود و پایان می‌یابد:



تن فدای خار می‌کرد آن بلال خواجه‌اش می‌زد برای گوشمال
(ب 888)

خویش را یکدم بدین کوران دهد تا غریو از کوی کوران برجهد
(ب 1110)

اما نثر و خلاصه داستان در مثنوی این گونه است:

بلال بنده ضربه تازیانه خار خواجه‌اش را در آفتاب و گرمای شن‌های مکه تحمل می‌کرد و احد احد می‌گفت. [ناگهان] ابوبکر از آنجا گذشت و با بلال ملاقات کرد و او را به تقيه کردن پند داد که به پذیرفتن آن پند ختم شد؛ ولی چندی نپایید که عشق احد توبه را شکست. بلال باوفای فلک‌پیمای میمون‌بال چُست در آن زمان، در عشق حق و در دام محبت پیامبر و دین گرفتار، و چون گنج در گلخن، یا چون باز اسیر جغدان (کافران) شده بود. بلال احد احد می‌گفت و ضرب شاخ تازیانه خار را با وجود جاری بودن صد جوی خون از تنش تحمل می‌کرد. چاره‌رهایی بلال، خریداری صدیق و شرکت پیامبر با او بود. ابوبکر نزد آن جهود و کافر بی‌امان رفت.

ابوبکر پس از دق‌الباب وارد خانه شد و کافر جهود را سرزنش کرد که چرا بنده خدا و ولی‌الله را آزار می‌دهی؟² پاسخ امیه بن خلف به ابوبکر این بود که بخرش. ابوبکر با یک غلام سفیدچهره دل‌سیاه و زیبارو، به‌علاوه یک نصاب نقره (5 اوقیه یا 200 گرم، نه پایاپای)، راضی به معاوضه‌اش می‌کند.

وی بلال را - که از زخم محنت چون خلال شده بود - با خود به پیش پیامبر آورد. بلال با دیدن پیامبر غش کرد و بر زمین افتاد. پس از به‌هوش آمدن، پیامبر بلال را نزد خود آورد. سخنان پیامبر به بلال مثل کار و تأثیر آفتاب و آب، در بهار، بر دانه و گیاهان بود. ابوبکر اشارت پیامبر در شریک شدن برای آزادسازی بلال را فرو می‌نهد؛ زیرا در آن دم، بلال را آزاد کرده بود. برای جبران خود را بنده پیامبر معرفی کرد.

در عذر تقصیر، ابوبکر برای پیامبر از رؤیای جوانی‌اش - که در آن قرص آفتاب سلامش داده و به آسمانش برده بود - سخن می‌گوید و بندگی و دیدار پیامبر را تعبیر آن خواب

می‌داند. او کار نسنجیده خود را همچون سخنان چوپان ساده‌دل و سلیم، به خدا، در داستان موسی و شبان، معرفی می‌کند که اشتباه‌های او، تنها، با تأویل پذیرفتنی می‌شوند (مولوی، 1366).

3-2. تفاوت‌ها: شکل و قالب؛ الفاظ و واژگان؛ محتوا و معنا

گفتنی است، افزون بر تفاوت‌های فرهنگی صدر اسلام و قرن هفتم - که مولوی در آن می‌زیسته - و به‌ناچار باعث اختلاف این متن‌ها، مخاطبان، و دریافت آن‌ها می‌شود، داستان و روایت مولوی در جنبه‌های قالب، لفظ، و محتوا با *سیره ابن هشام* نیز تفاوت دارد.

قالب گفتار مولوی شعر و شکل *مثنوی*، یعنی قافیه مستقل برای هر بیت است که با وزنی یکسان در کل داستان، نوای خاصی ایجاد می‌کند. داستان *مثنوی* بسی طولانی‌تر از روایت‌های تاریخی و دینی مورد استناد مولوی است و البته پاره پاره و قطعه قطعه شدن داستان مولوی نیز در پی مداخله‌های راوی و استطرادها و گریزهای او به‌وجود می‌آید و پیوستگی خطی و طولی داستان را از آن می‌گیرد. البته این ویژگی نشان می‌دهد که مولوی به کنش و پیام - که حاصل کارکرد ادبی متن است (احمدی، 1390، 1/ 67) - توجهی ویژه دارد.

کثرت و تعدد گفت‌وگوها و گفتارهای شخصیت‌ها (ابوبکر با پیامبر، ابوبکر با بلال، ابوبکر با امیه بن خلف)، حدیث نفس و با خود سخن گفتن (نجوای ابوبکر با خودش) که شخصیت را بهتر می‌شناساند (بی‌نیاز، 1387: 73)، دخالت راوی در داستان (تشبیه سخنان ابوبکر به ینابیع‌الحکم)، پایان‌بندی داستان و تعیین محتوای مورد نظر راوی (تعظیم ابوبکر در پیوستن به آفتاب معنوی و یافتن یوسفستان در پیامبر)، و ارجاع درون‌متنی به خود *مثنوی* (بازگشت به داستان موسی و شبان) که سبب ساخت پیام ارجاعی و انسجام آن متن می‌شود، نکته‌هایی هستند که قالب و فرم آشنایی‌زدایی‌شده داستان *مثنوی* را از *سیره ابن هشام* متمایز می‌کند (مکاریک، 1384: 13؛ احمدی، 1390، 2/ 66). گفتنی است از مجموع 222 بیت این



قصه مثنوی، تنها 80 بیت، اما بسیار مفصل تر از متن عربی، به روایت داستان بلال تعلق دارد و 142 بیت دیگر شرح نکته‌ها و دقایق دیگر است.

در کاربرد واژگان و ترکیب‌های فارسی و عربی مولوی توانمند و سازنده است. انبان، رستخیز، هلیدن، سکلیدن، گو، استم، استیزه، اشپش، احمقکده، می‌تنی، دیووار، دودوش، یوسفستان، چاره بیچارجو، خوش‌پد فوز، دم‌دُرس، احد گفتن، عالم‌السّر، زخم خار، مقتدی آفتاب، جوی‌جوین، گاو خرّاس، نورتاب، لعل اندر لعل، فلک‌پیمای میمون‌بال، ینابیع‌الحکم، اسیر الله فی الارض، هوشِ خرّ، کلام تلخ، آبِ مینارنگ، بی‌هیچ‌بُد، سیه‌تاب، چشمِ بخت، سیه‌اسرار تن‌اسپید، قَرّ و قُرّ، زخمِ ضرّس محنت، سلام قرص آفتاب، آینه خوش‌کیش، بوی جانی سوی جانی، و بوی یار مهربان از جمله کلمه‌های کهن‌گرا و از گروه‌ها و ترکیب‌هایی هستند که مولوی ساخته است. ترکیب‌های حس‌آمیزی‌شده، استعاره‌دار، تلمیح و تشخیص زنده و جاندار نشان از مهارت مولوی در کاربریست زبان دارد.

پس از بررسی ترکیباتی نظیر صفت جانشین موصوف، وصف‌ها، و اسم و صفت‌های استعاره‌شده معلوم شد که مولوی برای بلال و ابوبکر، به تعداد برابر، 23 واژه به‌کار برده است. البته صفات تعظیم‌کننده ابوبکر بیشتر از بلال است و این مسئله تکریم ابوبکر و تغییر و تبدیل او به «قهرمان اول داستان» را تأیید می‌کند. ترکیباتی که مولوی برای «ابوبکر» به‌کار برده است، عبارت‌اند از: اقبال‌جو، اکرام‌خو، وکیل، حکیم، بیخود و سرمست و پرآتش، مشتری (2 مرتبه)، همام (2 مرتبه)، و صدیق (9 بار). و ترکیباتی که در وصف «بلال» به‌کار برده است، عبارت‌اند از: باوفا، فلک‌پیمای میمون‌بال چست، عاشق، اسیر الله فی‌الارض، صادق، تن‌سیاه و دل‌منیر، باز، باز سلطان، خلال، هلال، گلشن اقبال، گنج، گوهر و گهر (4 بار)، شه‌زاده، زرسرخ، درّ، حقه پُرلعل، مس بر اکسیر زده، مفلس به گنج‌رسیده، نهال، و از زبان امیه بن خلف، اسودغلام و بنده بد.

ترکیباتی مانند: گوهر به جوز دادن؛ پیش‌خر، خر‌مهره و گوهر یکی است؛ کاروان گمشده زد بر رشاد؛ ماهی پژمرده در بحر اوفتاد؛ گوید این چندین دهل را بانگ کو؟ گفت با خود کز کف طفلان گهر/ بس توان ارزان خریدن ای پسر کنایه‌هایی هستند که مولوی از آن‌ها بهره

گرفته است؛ در حالی که متن عربی دارای نثر مرسل و ساده است و فاقد کنایه و دیگر صنعتگری‌هایی است که مولوی به آن‌ها توجه داشته است. گفتنی است واژگان و ترکیبات و کنایه‌های خاص و متمایز از متن اصلی جهت‌گیری فرمی و شکل‌گرایانه مولوی را نشان می‌دهند و فرم مجموعه درهم‌تنیده‌ای از تقابل‌هایی است که معنای واقعی شعر را به وجود می‌آورد؛ نکته‌ای که اصحاب نقد نو آن را مهم می‌دانند (برتنس، 1384: 42-47).

3-3. تفاوت‌های محتوایی و اصلی

توجه به محتوای داستان بلال در *سیره* و *مثنوی*، تفاوت‌های عمده و اساسی‌ای را نشان می‌دهد. این در حالی است که نکته‌هایی وجود دارند که چون یکتاپرستی و احدیت خداوند، نبوت پیامبر، آخرت و پاداش یا کیفر اعمالی چون آزار و شکنجه دادن، بشارت پیامبر به بلال برای بهشتی شدن او، مسئله بندگی و بردگی و اعتاق و آزاد کردن آنان، جایگاه ارزشمند مسلمانان صدر اسلام و ایثار و ازجان‌گذشتگی مخلصانه آنان، ارجمندی و خلوص نیت و اعمال خالصانه برای خدا، توبه، بهشت، وحی و معراج پیامبر، گرایش دنیامدار اهل دنیا و گرایش معنامدار اهل آخرت، و مهم‌تر از همه تعظیم و گرمی‌داشتن مردان خدا و به‌ویژه اصحاب پیامبر و ابوبکر که در *مثنوی* و منابع عربی، یکسان‌اند، و بیانگر مشابَهت و نیز اشتراک در اصول عقیدتی هستند. اما داستان *مثنوی* گرایش‌های شدید عرفانی و فرهنگی دارد و همین مسئله آن را از متن تاریخی شریعت‌محور و دینی *سیره* جدا می‌کند. هر چند که در مطالعات تطبیقی اسلامی، باید بر مشترکات تأکید کرد، پیداست گرایش مذهبی مولوی بسیار شدیدتر از ابن‌هشام بوده است؛ لذا با شرح و بسط سخنان و اعمال ابوبکر، وی را خلاف متن اصلی، شخصیت و قهرمان اول داستان کرده است. نکته‌ای که در مسئله کنار گذاشتن درخواست و فرمان رسول اکرم (ترک استحباب)، از دیدگاه اقلیت، نادیده گرفته شده، عصمت و آگاهی رسول است؛ زیرا هیچ درخواست نسنجیده‌ای از ایشان سر نمی‌زند تا نادیده گرفته شود. گویا مولوی در ایثار نکردن و ترک ادب یا ترک مستحب ابوبکر در اطاعت از رسول برای خرید



مشارکتی بلال (بنابر نگاه عارفانه حسنات‌الابرار سیئات‌المقرین³) تعمد داشته است؛ زیرا متن اصلی فاقد این نکته است. اگرچه در متن مجمل *طبقات ابن سعد* بدان اشاره شده است، معلوم می‌شود که پیامبر پس از خریدن و آزاد کردن بلال پیشنهاد مشارکت را داده است. این نکته را تشبیه تمثیلی ابوبکر - که در آن کارش را با کار شبان و موسی برابر می‌نهد - تأیید می‌کند و همان‌گونه که در آنجا مولوی با تأویل سخنان شبان بر صفای باطن و اتصال قلبی او، تشبیه گمراه‌کننده چوپان را عذر می‌نهد، مولوی و ابوبکر نیز ترک مستحب وی را معذور می‌دارند (در اینجا اشاره به این نکته لازم است که برخی از تکرارها به دلیل آن است که یک موضوع یا بیت، زمانی از دید لفظی، زمانی از دید معنایی و زمانی نیز به سبب موارد شباهت و اختلاف مورد استناد قرار می‌گیرد و به ناچار تکراری به نظر می‌رسد (ر.ک: پی‌نوشت شماره 8)).

قصد نداریم که کار مولوی را شالوده‌شکنی معرفی کنیم؛ اما اگر شالوده‌شکنی سبب می‌شود که سالاری یک وجه دلالت و معنا بر سویه‌های دیگر معنا و دلالت از میان برود و متن به حوزه «چندساحتی» وارد شود و گاهی به مناسبات ویژه‌ای برسد که نویسنده آن‌ها را مطرح نکرده است (ر.ک: احمدی، 1390: 2/388)، در گشتار این داستان، چنین اتفاقی از طرف مولوی رخ داده و برتری تک‌گزاره‌ای داستان *سیره ابن هشام* به ساحت‌های چندگانه‌ای چون آخرت و جزا، برتری نژادی، اصول دین، ادب شرعی، عصمت پیامبر، محبت فراوان، انسان‌دوستی، برده‌داری، و اسلام رسیده است. البته ساحت معنا و سرّ باطن با وجود مبتنی بودن بر نشانه‌ها، تا حد بسیاری شخصی است و از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند و همین امر گستره معانی *مثنوی* را افزایش می‌دهد. البته پیش‌تر زرین‌کوب نیز قصه‌های *مثنوی* را متضمن رمز و دارای معانی پنهان معرفی کرده است: «در *مثنوی*، قصه‌هایی ... که در تقریر می‌آید همواره متضمن رمزی است که لُبّ معنی و سرّ باطن آن محسوب می‌شود» (1388: 419). در داستان بلال نیز، جدا از صورت اولیه حکایت، عناصری چون تعظیم اولیا، کنار آمدن مردان خدا با مصائب و استغراق آن‌ها در سختی‌ها، عشق، توبه‌شکنی عشق، یکتاپرستی صادقانه، تبیین برتری باطن بر ظاهر و صورت، زبان ساده و صمیمی و اثرگذار، و اهمیت خواب و

خواب‌گزاری جای گرفته‌اند که پیوستگی معنایی و گرایش عرفانی آن‌ها در تغییر و اعتلای متن اصلی دخیل‌اند و فلسفه زندگی و جوهر حیات را در صمیمت خالصانه و سادگی بیان و اندک صنعتگری مولوی می‌دمند و فرهنگ و اندیشه ایرانیان را با دخل و تصرف و ابداعات و نوآوری‌های وی به نمایش می‌گذارند. شکسته شدن توبه در مقام عاشقی و ترک توبه کردن بلال از اظهار توحید نیز - که در *مثنوی* بدان پرداخته شده و تنها با نگرش‌های عرفانی دفاع‌کردنی است - در منابع و مآخذ عربی نیامده است. در ضمن، لقب ابوبکر، که پیش از اسلام و در *سیره «عتیق»* ذکر شده، در *مثنوی* به «یار غار» تبدیل شده است که با مسئله هجرت از مکه به مدینه ارتباط دارد.

3-4. توجه به عناصر ایرانی و عرفانی

در میان عناصر فرهنگی متفاوت، باید بر دو عنصر موسیقی و عشق تأکید کرد که افزوده‌های ایرانیان به عرفان زاهدانه اسلامی - عربی هستند. نمود موسیقی، در شعر و وزن شعر، و نمود عنصر محبت و عشق، در تک‌گویی، حدیث نفس، گفت‌وگوها و گفتارهای شخصیت‌پردازانه ابوبکر قرار گرفته است (ر.ک: بی‌نیاز، 1387: 303) که بنیاد آفرینش را حرکت حبی (کنت کنزا ...)، و ایمان بلال را عشق معرفی می‌کند.⁴

بی‌رنگ اصلی داستان در *سیره ابن‌هشام* بر آزار و اذیت نومسلمانان بی‌پناه در *مثنوی* تغییر می‌کند و بر تعظیم عشق، که منشأ همه امور هستی تلقی می‌شود و انسان آن را چون امانتی از خداوند ستانده و به واسطه همین امانت‌داری شایسته خلیفگی شده است، تغییر می‌یابد (رازی، 1377: 2). با اینکه در هر دو منبع، در برابر مسئله بردگی و بندگی مطلبی نیامده است، در کتاب *سیره* از قول امیه بن خلف و در نگاهی مادی و زمینی سفیدی پوست برتر از سیاهی آن معرفی شده است.

با وجود این، روایت *سیره ابن‌هشام* حکایتی بس واقع‌گرا، موجز، و بی‌آرایه از پاک‌باختگی و ازجان‌گذشتگی بلال است؛ ولی *مثنوی* با افزودن محبت، موسیقی، و عشق بر تأثیر، طول، و



شکل داستان؛ و پیام‌های فرعی و کارکردهای زبان افزوده است و با این کار، هم در حوزه بیان و هم در حوزه معنا و اندیشه داستان را تغییر داده و شکل و محتوایی دیگرگون را آفریده است؛ هر چند موضوع اصلی و پی‌رنگ داستان و ترجمه ساده و گزارش‌وار آن در لایه‌لای بخش‌های گوناگونی که مولوی افزوده سر رشته‌های آشکاری از أخذ و اقتباس را پدیدار کرده است. این عملکرد مولوی مثنی از خروار، و تعمیم‌یافتنی به کل **مثنوی** است؛ از این رو، **مثنوی** آکنده از عناصر ایرانی - اسلامی است که می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون و در لایه‌های مختلف معنایی بازیابی کرد. بنابراین، مخاطب در برابر **مثنوی** نمی‌تواند منفعل باشد و ناچار است با گزینش زاویه و دیدگاه مناسب به دریافت و انتقال معانی کمک کند؛ گاهی آن‌ها را بپذیرد و گاهی انکار کند و زمانی، متحیرانه، میان اندیشه‌ها سرگردان، و زمانی، صائب و مصیب در دریافت همه یا برخی از آن‌ها باشد. کمتر کسی است که در نخستین مطالعه **مثنوی** معتقد نباشد که مولوی نباید برخی از داستان‌ها را در متن **مثنوی** می‌گنجاند، یا اینکه پاره پاره شدن داستان سر رشته کلام را از دستش خارج می‌کند، یا گزاره‌های راهنمایی مولوی وی را از برداشت نادرست یا متفاوت باز نداشته باشد؛ و این‌ها بخشی از دخالت مخاطب در مطالعه متن خوانای **مثنوی** و معانی بسیاری است که در قالب داستان و تأویل‌های آن گنجانده می‌شوند.

3-5. مولوی و تبعیت از قرآن مجید در داستان‌سرایی

افسانه‌ها گنج معانی‌اند و در **قرآن مجید** نیز قصه‌های واقعی و گزیده به‌کار رفته‌اند و داستان‌های پیامبران گنجینه‌های ارجمندی از حقایق، معانی اعتقادی، اخلاقی، سنن الهی، و صفات والای انسانی؛ صبر، اطاعت، پاکی، تسلیم، و رضا را به‌نمایش می‌گذارند (معرفت، 1387: 17-19). ادبیات فارسی، به‌خصوص از قرن پنجم هجری به بعد، استفاده از شیوه‌های داستان‌پردازی و تلمیح را به این داستان‌ها از **قرآن مجید** و روایت‌های دیگر دست‌مایه خود

قرار داده است. مولوی، که به *قرآن مجید* توجهی ویژه دارد (زرین‌کوب، 1373: 21)، در شیوه داستان‌سرایی و القای اندیشه از *قرآن*، که داستان‌هایش یاریگر فهم محتوا، موجز، بدون پرداختن به جزئیات، در خدمت پیام، تکه‌تکه و مکررند، پیروی می‌کند (همان، 17؛ زرین‌کوب، 1374: 11). از نظر داستانی باید گفت که مولوی در داستان‌سرایی و داستان‌سازی تواناست و *مثنوی* و ادب عرفانی ایران انباشته از استدلال‌های تمثیلی زیبایی است که داستان را ابزار خویش قرار داده‌اند و بس رازها را در لابه‌لای آن افسانه‌ها آورده‌اند. در این آثار، هرگز، نمی‌توان داستان را از متن جدا کرد و می‌دانیم که در *مثنوی* نیز داستان فرع است و موضوع، پیام و مفهوم اصل؛ زیرا

قصه *مثنوی* ... چادرگونه حجابی است که پیکر عریان خیال‌انگیز حقیقت را در پرده رمز خویش پنهان می‌دارد و آن را از اینکه چشم‌فرسود هر ناشسته‌رویی گردد و خشم و سودای هر پرخاش‌جویی را به‌جنبش درآورد، در امان نگه می‌دارد و با چنین حال، عجیبی نیست که راه نفوذ در اقلیم دلالات *مثنوی* هم از میان محدوده حکایات آن بگذرد (زرین‌کوب، 1388: 5-6).

داستان بلال حکایت قبول اسلام و پایداری در راه پذیرش حق است؛ ولی مولوی، با تعظیم بلال و ابوبکر و بیان اشارت و بشارت پیامبر و اشارت‌دانی ابوبکر و سیمای حق‌جوی بلال، در ظاهر و باطن داستان اصلی صفایی ویژه دمیده و داستان را به شاهکاری روایی مبدل کرده است.

3-6. تکمله عوامل گشتار خبر به روایت و داستان با مناسبات و روابط خواناکننده آن

به‌طور کلی، به غیر از شیوه سخن‌پردازی خاص مولوی - که در آن داستان و داستان‌پردازی و تمثیل در خدمت بیان معنی و مضمون عارفانه - دینی قرار می‌گیرد - برخی دیگر از تغییرات صوری و تفاوت‌های معنایی را - که به تقویت جنبه داستانی و موضوع کمک کرده‌اند - می‌توان مشاهده کرد:

— در این داستان، مولوی کوشیده است تا برای ابوبکر چهره‌ای عرفانی، ولی، آگاه و راسخ در علم بیافریند.⁵ مسلم است که همسو با این دیدگاه عرفانی، عشق غیرتی تمام دارد و غیرسوزی



شهره آفاق است و در این غیرسوزی، توبه بلال چون هیزم تری، به آتش او می‌سوزد و از میان می‌رود.

— داشتن پیر طریقت از ملزومات سیر و سلوک است⁶ و راهنمایی ماجرای بلال در مثنوی، با پیامبر، و عملکرد راه‌گشای ابوبکر راه‌آشناست؛ در حالی که در سیره ابن هشام، ابوبکر تنها بر اساس عقل و دریافت خویش بلال را از آن رنج‌رهایی می‌بخشد.

— افزوده دیگر مولوی بازگویی رؤیای ابوبکر و تعبیر آن است که یادآور رؤیای حضرت یوسف و سجده خورشید و ماه به همراه یازده ستاره بر او و تعبیر آن⁷ است:

خواب‌ها می‌دید جانم در شب‌آب	که سلامم کرد قرص آفتاب
از زمینم برکشید او بر سما	همره او گشته بودم ز ارتقا
گفتم این ماخولیا بود و محال	هیچ گردد مستحیلی وصف حال ...
یوسفی جستم لطیف و سیم‌تن	یوسفستانی بدیدم در تو من ...

ابوبکر با تعبیر خواب خود، داشتن رسوخ در علم را به‌نمایش می‌گذارد، هر چند که در این ابیات تشبیهی - تمثیلی، پیامبر همچون آفتاب تصویر می‌شود؛ اما ادعای برابری در علو با آفتاب معنوی، که در این تعبیر خواب به خود جامه عمل پوشیده است، دست به دست هم می‌دهند تا این تصور را ایجاد کنند که در این داستان ابوبکر مورد تجلیل بیشتری واقع شده است تا بلال.

— بنا بر روایت مورد استناد عرفا که «مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا ظَهَرَ تَبَایُغُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ اِلَى لِسَانِهِ» این دو بیت نشان از خلوص نیت و معرفت و مخلص بودن ابوبکر دارد و برای تعظیم خود وی آمده و داشتن سرچشمه الهی سخنان او را مورد تأکید قرار داده است:

آن ینابیع‌الحکم همچون فرات	از دهان او دوان از بی‌جهات
همچو از سنگی که آبی شد روان	نه ز پهلوی مایه دارد نه از میان

— مولوی در این داستان، کیمیای عشق را وارد کرده است. همین عشق در کیمیایگری خویش سیه‌ریزه وجود بلال را تا مصاحبت پیامبر می‌افزاید و به نسیم روح بخش «ارحنا» می‌نوازدش.

- تغییر تحمل سنگ بر روی سینه به تحمل ضرب تازیانه خار، آشنایی‌زدا و احساس برانگیزتر است.
- حذف نام صاحب بلال (امیه بن خلف) و به کار بردن کلمات کافر (جهود) برای وی در تحقیر امیه نقش داشته‌اند.
- این معامله عادی نیست و تضادی که با شهزاده و بنده، ظاهر و باطن، سیه‌چردگی و سفیدقلبی به اندرون داستان ریخته می‌شود نیرویی صمیمی را به خواننده اعطا می‌کند تا او راغب‌تر داستان را مطالعه کند.
- پذیرش نصیحت ابوبکر و تقیه و توبه و توبه‌شکنی بلال در واقع‌نما شدن قهرمان داستان بسیار مؤثر است.
- در تبدیل مشرک بودن مالک بلال به فریب‌کاری دیو برای آزار برده سیاه نوعی مطابقت با زمان نهفته است؛ زیرا در زمان و مکان زندگی مولوی مشرک بودن یا مصداق عینی ندارد یا کم دارد، ولی فریب‌کاری شیطان و دیو مصادیق فراوانی دارد و باید سخنان تلخ ابوبکر را به آن بی‌تمیزان نیز، در همین محدوده، مورد توجه قرار داد.

3-8. نشانه‌های اعتلای متن و شاهکار شدن آن

- اگر برای شاهکارها بتوانیم خصوصیتی از قبیل انسانی بودن و رو به اعتلا داشتن، بیان جوهر زندگی، داشتن بیان خاص، داشتن زبان گفتار و قلم، درآمیختن خلوص و صنعتگری، داشتن آهنگ و طنین، کنایه و ایهام، تشبیه و تشابه، تعارض و تضاد، داشتن نفخه گویا، و آمیختگی متناسبی از ابداع و اقتباس در نظر بگیریم (اسلامی ندوشن، 1374: 35)، این داستان به تنهایی و مانند مثنوی از خروار مثنوی، دارای ویژگی‌های زیر است:
- آزاد کردن بلال نشانه‌ای است از انسانیت و رو به اعتلا داشتن.
- ترک زندگی بر اساس ایثار، عاشقی و پاکبازی در راه حق و ... همگی گوشه‌هایی از بیان جوهر زندگی یا فلسفه حیات اسلامی - عرفانی است.



— تصویر و تمثیل و نتیجه‌گیری‌ها و گریزهای بین داستانی، از بیان خاص مولوی خبر می‌دهد.

— هرچند آمیختگی شدید با فرهنگ عامه و داشتن مخاطب صوفی و عامی سهل‌الوصول بودن معانی و راحتی بیان را می‌طلبد، حق این است که مثنوی هر کجا به شرح احوال روحانی می‌پردازد دشواریاب می‌شود، و هر کجا به داستان برمی‌گردد سهولتی عذب و گوارا دارد و البته ایجازی تمام بر هر دو قسمت حاکم است و این همه تلفیقی از زبان گفتار و قلم را به‌نمایش می‌گذارد.

— آمیختگی خلوص و صنعت‌گری در انتخاب وزن (رمل مسدس محذوف) و در آهنگ و طنین خاص این ابیات مشاهده می‌شود:

نک هلالی با بالالی یار شد زخم خار او را گل و گلزار شد
(مولوی، 1385: 6/ 291 ب 947)

«عشق قهارست و من مقهور عشق چون شکر شیرین شدم از شور عشق» (همان، 902)
«برگ کاهم پیش تو ای تن‌دباد من چه دانم که کجا خواهم فتاد»
(همان، 903)

«پیش مشرق چارمیخس می‌کنند تن برهنه شاخ خارش می‌زنند»
(همان، 965)

«نور جستم خود بدیدم نور نور حور جستم خود بدیدم رشک حور» (همان، 1087)
کنایه و ایهام (صنعت‌گری) را در این ابیات می‌توان دید:

«گربه در انبانم اندر دست عشق یک دمی بالا و یک دم پست عشق»
(همان، 908)

«آن‌چنان مهتاب بنماید به سحر کز خسان صد کیسه برآید به سحر»
(همان، 995)

«آن‌چنان زینت دهد مردار را که خرد زیشان دو صد گلزار را»

(همان، 994)

— تشبیه و تشابه در ابیات زیر آمده است:

«توبه کرم و عشق همچون اژدها توبه وصف خلق و آن وصف خدا»

(همان، 970)

«عاشقان در سیل تند افتاده‌اند بر قضای عشق دل بنهاده‌اند»

(همان، 910)

«همچو سنگ آسیا اندر مدار روز و شب گردان و نالان بی‌قرار»

(همان، 911)

— در بنده آزاد کردن و خود بنده شدن ابوبکر پارادوکس وجود دارد.

— حجت‌ها بیانگر نفخه گویای مولوی است.⁸

— افزوده‌های هنرمندانه مولوی نشان از ابداع و اقتباس و نوآوری وی دارند.

4. نتیجه

چون در ترجمه‌ها و اقتباس‌های ایرانیان و مولوی از اخبار و قصص عربی، روش مطالعه تطبیقی اسلامی با تکیه بر سنجش فرهنگ‌ها، کارآمدتر از روش غربیان است، در این مطالعه مورد استفاده قرار گرفت و مشخص شد که مولوی خبر ساده و تک‌معنایی داستان بلال را - که برگرفته از کتاب‌های سیره و اخبار است - ضمن حفظ اصول اعتقادی مشترک اکثریت و اقلیت، و با گشتار افزایش در صورت و معنا تغییر داده و شاهکاری داستانی با ویژگی‌های متن‌خوانا، چندصدایی و با لایه‌های معنایی متفاوت ساخته است. داستان‌های فرعی معراج پیامبر و خبر بهشتی شدن بلال با پی‌رفت رنگ پوست بلال و نقد صورت‌گرایی و ظاهرپرستی؛ کاربرست دو مسئله محوری و ایرانی، موسیقی و عشق؛ برابری عشق عرفانی و ایمان استوار؛ نکته عرفانی استغراق اولیا در بلاها؛ افزوده‌های معنایی و تکه‌تکه کردن داستان و آوردن داستان



فرعی در میان داستان اصلی؛ نقد حال دانستن داستان؛ تغییر قهرمان اول داستان به ابوبکر و کوشش برای شخصیت‌پردازی هر چه بیشتر او از جمله افزوده‌های مولوی به اصل داستان و نشان‌دهنده گرایش عرفانی و مذهبی خاص هستند. این افزوده‌ها، با نشان دادن فرهنگ ایران و گسترش صدهای داستان، داستان مثنوی را به نمونه و نمط عالی بدل کرده است.

پی‌نوشت‌ها

1. «نیک‌نام از صحبت نیکان شوی
همچو نواز پیغمبر تازی بلال»
(ناصرخسرو، 1365: 34)
«هشت در، چهار طبع، بی‌فریاد
بر صهییب و بلال تو بگشاد
هفت در مهره کرده همت تو
بر دل عاصیان امت تو»
(سنایی، 1359: 208)
«بوده یاران او ز روم و حبش
با صهییب و بلال عیشش خوش
بوده اصحاب صنفه یارانیش
همچو ابیری که عفو بارانش»
(همان، 219)
«چون شادی تنگدل ز اهل مجاز
به تماشا شادی به باغ نماز
چون ز اشغال خلق درماندگی
به ارحمتا بلال را خواندگی
کای بلال، اسب دولتم زین کن
خاک بر فرق آن کن و این کن
که شدم سیراز عالم و آدم
هان سیاه سپید مهره بدم»
(همان، 200)
«تو قرآن‌خوان مباش ای دوست، خاموش
اگر کافر نهی انگشت در گوش
بلال انگشت چون در گوش دارد
همه گفتار را خاموش دارد»
(عطار، 1338: 16)

«سلمان محبت و حسن مدحت آن حضرت است و انس انس و بلال مقاتلت این کمتر». «محک حقایق تویی، سیاه رنگ بهتری، بلال دعوتی، حضرت رسول‌الله (ص) را از سیاهی نگریزد، لعاب گوزنان سپید باشد و به هیچ کار نیاید خون آهوان سیاه شود و هم در زلف آهو چشمان به کار برند» (خاقانی، 1362: 257).

2. «لقد خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» (التین/95/4).
3. «روایتی است از مؤلف *اللولو المرصوع* که آن را جزو موضوعات آورده و در *اتحاف السعاده المتقین* (ج 8/608) به ابوسعید خراز نسبت داده شده است» (به نقل از فروزان‌فر، 1366: 65).
4. «معرفت حقیقی جز از انسان درست نیامد؛ زیرا که ملک و جن اگرچه در تعبد با انسان شریک بودند اما انسان در تحمل اعباء بار امانت معرفت از جملگی کائنات ممتاز گشت که "أَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ..."» (رازی، 1377: 2).
5. درمورد راسخون در علم به آیه 7 سورة آل عمران و آیه 162 سورة نسا مراجعه کنید. تعبیر خواب ابوبکر یادآور تعبیر خواب حضرت یوسف است که به بیان قرآن، قدرت تأویل احادیث و رؤیا به او اعطا شده است (ر. ک: یوسف/12/6، 21، 44، 100، 101).
6. لاهیجی در شرح *گلشن راز* شبستری (1388: 18، 20) درمورد لزوم رهبری این‌گونه آورده است: «و حکمت بالغه حضرت الهیه، مقتضی آن است که رفتن و آمدن خلایق در این راه خط موهوم [یکی خط است و از اول تا به آخر/ برو خلق جهان گشته مسافر] بی‌رهبری که متصف به کمال اعتدال جمعی الهی باشد میسر نگردد. و آن جماعت، که متصف به این کمال‌اند، اولاً و بالذات انبیاءند - علیهم‌السلام - که مظاهر حقیقت و روح اعظم‌اند و ثانیاً، به سبب متابعت انبیا، اولیاءند - قدس الله اسرارهم، فلماذا فرمود که 'در این ره انبیا چون ساربان‌اند/ دلیل و رهنمای کاروان‌اند'».

در این صورت، خروج از فرمان پیامبر ترک ادب و ترک مستحب محسوب می‌شود:

- «... چنان‌چه الله به حقیقت و مرتبه مقدم است بر جمیع اسماء، و ظهور و تجلی بر جمیع اسماء بوده، انسان کامل، که مظهر اسم کلی الله است، باید که به ذات و مرتبه بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد ...».
- و نیز: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يَضِرْهُ ذَنْبٌ».
7. «قال يوسف لایه، یا ابت انی رأیت احد عشر کوکباً و الشمس و القمر رايتهم لی ساجدين» (یوسف/12/4).
 8. برای مثال، به ابیات زیر توجه کنید:

چون تو را دیدم بدیدم خویش را	آفرین آن آینه خوش‌کیش را
چون تو را دیدم محالم، حال شد	جان من مستغرق اجلال شد
چون تو را دیدم خود ای روح‌البلاد	مهر این خورشید از چشمم فتاد
گشت عالی‌همت از تو چشم من	جز به خواری ننگرم اندر چمن
نور جستم خود بدیدم نور نور	حور جستم خود بدیدم رشک حور
یوسفی جستم لطیف و سیم‌تن	یوسفستانی بدیدم در تو من
در پی جنت بدم در جست‌وجو	جنتی بدمود از هر جزو تو
هست این نسبت به من مدح و ثنا	هست این نسبت به تو قدح و هجا
همچو مرد چوپان سلیم	مر خدا را پیش موسی کلیم
که بجویم/اوپشت شیرت دهم	چارقت دوزم من و شیرت دهم



قدح او را حق به مدحی برگرفت
گرتو هم رحمت کنی نبود شگفت
(مولوی، 1366: دفتر ششم ب 1073-1083)

منابع

قرآن مجید.

- ابن هشام (1375ق). *السيرة النبويه*. مصر: مطبعة المصطفی البالی.
- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد الشیبانی (1384). *روایت الکامل فی التاریخ*. ترجمه سید حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- احمدی، بابک (1390). *حقیقت و زیبایی*. ج 1. تهران: مرکز.
- (1390). *ساختار و تأویل متن*. ج 2. تهران: مرکز.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (1374). *جام جهان بین*. تهران: جام.
- اصفهانی، ابونعیم (1407ق)، *حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا*، ج 1. لبنان. بیروت: دارالکتب العربی.
- انوشیروانی، علیرضا (بهار 1390). «پارسیان آن قدرها هم شاعر نیستند». *ویژه نامه ادبیات تطبیقی*
- نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د 2. ش 2. صص 66-70.
- برتس، هانس (1384)، *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
- بی نیاز، فتح الله (1387). *درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی*. تهران: افراز.
- پروینی، خلیل (1391). *الادب المقارن (دراسات نظریه و تطبیقیه)*. تهران: سمت.
- جمال الدین، محمدالسعید (1390). *ادبیات تطبیقی: پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*.
- ترجمه سعید حسام پور و حسین کیانی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- حدیدی، جواد (2536). *برخورد اندیشه ها*. تهران: توس.
- (1373). *از سعدی تا آراگون*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- خاقانی، افضل الدین (1362). *منشآت*. به تصحیح مهدی روشن. تهران: فرزانه.
- رازی، نجم الدین (1377). *مرصاد العباد*. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (1373). *سرّنی*. تهران: علمی.

- (1374). بحر در کوزه. تهران: علمی.
- (1388). آشنایی با نقد ادبی. ج 8. تهران: سخن.
- زمانی، کریم (1385). شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: اطلاعات.
- زینی‌وند، تورج (1395). به سوی نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی. تهران: یار دانش.
- سنایی غزنوی، محدود بن آدم (1359). حدیقه الحقیقه. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سیدی، سیدحسین (پاییز 1390). «درآمدی توصیفی - تحلیلی بر چیستی و ماهیت ادبیات تطبیقی». نقد و ادبیات تطبیقی. ش 3. صص 1-23.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم (1338). اسرارنامه. به کوشش سیدصادق گوهرین. تهران: شرق.
- علوش، سعید (1987). مدارس الادب المقارن. دراسة منهجية. لبنان، بیروت: المركز الثقافی العربی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (1366). احادیث مثنوی. تهران: امیرکبیر.
- (1381). احادیث و قصص مثنوی. تهران: امیرکبیر.
- گویارد، ام. اف (1374). ادبیات تطبیقی. ترجمه علی اکبر خان‌محمدی. تهران: پاژنگ.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد (1371). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. تهران: زوار.
- معرفت، محمدهادی (1387). قصه در قرآن. قم: تمهید.
- مکاریک، ایرناریما (1384). دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهراں مهاجری و محمد نبوی. تهران: آگه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (1366). مثنوی معنوی. تهران: امیرکبیر.
- ناصرخسرو (1365)، دیوان. به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ندا، طه (1383). ادبیات تطبیقی. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نشر نی.

